

پرونده ویژه هفته کارگر

لزوم بازتعریف سهم کارگر در چرخه تولید

در میانه رکود تولید و هزینه‌های فزاینده، امنیت شغلی کارگران بیش از پیش شکننده شده که روایت تازه‌ای از نسبت دستمزد، بقا و آینده اقتصاد ارائه می‌دهد



هفته کارگر در سالی فرا رسیده است که تصویر بازار کار بیش از هر زمان دیگر در قاب نگرانی و پرسش دیده می‌شود. در پی آسیب‌های ناشی از جنگ تحمیلی، رمضان و رکود فزاینده فعالیت‌های تولیدی، ظرفیت بسیاری از واحدهای صنعتی کاهش یافته و امنیت شغلی هزاران کارگر در هاله‌ای از تردید فرو رفته است. در چنین فضایی، درآمد نه به‌عنوان عامل رفاه، بلکه به مثابه سپر تحمل روزمره عمل می‌کند و بخش عمده مزد صرف پاسداری از حداقل‌های زیست می‌شود. سایه تورم بر معیشت سنگین‌تر شده و شکاف میان رشد قیمت‌ها و افزایش دستمزد همچنان نشانه‌ای از بی‌تعادل‌ترین فصل اقتصاد ایران است.

اکنون پرسش اصلی آن است که در معادله تولید، سهم واقعی نیروی کار از هزینه تا سود چه میزان است؟ آیا کارگران تنها بخشی از هزینه تولیدند یا سهمی از ارزش افزوده نیز دارند؟ این گزارش در مسیر کاوش همین نسبت حرکت می‌کند؛ از نقش مزد در ساختار هزینه، تا بهره‌مندی کارگر از سود نهایی و اثر تغییرات ساختاری اقتصاد بر این چرخه. تحلیل دیدگاه کارشناسان، آمارهای تورمی و سیاست‌های حمایتی دولت، تصویری چندوجهی از جایگاه نیروی انسانی در اقتصاد تولید امروز ایران ترسیم خواهد کرد.

تغییرات ساختاری در اقتصاد تولید

بررسی جایگاه نیروی کار در اقتصاد تولید بدون توجه به تغییراتی که در سال‌های اخیر در ساختار فعالیت بنگاه‌ها رخ داده است، تصویر کاملی به دست نمی‌دهد. طی این سال‌ها بسیاری از واحدهای صنعتی و تولیدی برای بقا و ادامه فعالیت ناچار شده‌اند ترکیب هزینه‌های خود را بازنگری کنند؛ از کاهش برخی هزینه‌های جانبی و اصلاح ساختار مدیریتی گرفته تا تغییر در خطوط تولید و حرکت به سوی فناوری‌های جدید. این تحولات در برخی موارد به افزایش بهره‌وری انجامیده، اما همزمان نقش و حجم نیروی کار انسانی را نیز در بسیاری از بخش‌ها دستخوش تغییر کرده است.

در کنار این تحولات، مسئله سرمایه‌گذاری نیز نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری وضعیت کنونی بازار کار داشته است. کاهش یا کند شدن روند سرمایه‌گذاری در صنایع تولیدی-چه به دلیل محدودیت‌های مالی و چه به دلیل نااطمینانی نسبت به آینده اقتصاد-باعث شده است بخشی از واحدها نتوانند ظرفیت تولید خود را توسعه دهند یا تجهیزات و خطوط تولیدشان را نوسازی کنند. چنین

وضعیتی به‌طور غیرمستقیم بر بازار کار اثر می‌گذارد، زیرا وقتی بنگاه‌ها امکان توسعه فعالیت را از دست می‌دهند، فشار بیشتری بر ساختار هزینه‌های جاری آن‌ها وارد می‌شود و در این میان، موضوع هزینه نیروی کار نیز در چارچوبی پیچیده‌تر مورد توجه قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، افزایش هزینه‌های عمومی تولید نیز بر این معادله اثرگذار بوده است. در بسیاری از صنایع، هزینه‌هایی مانند انرژی، مواد اولیه، قطعات وارداتی و خدمات پشتیبانی سهم قابل توجهی از بهای تمام‌شده کالاها را تشکیل می‌دهند و نوسان این هزینه‌ها طی سال‌های اخیر فشار مضاعفی بر واحدهای تولیدی وارد کرده است. در چنین شرایطی، حتی اگر سهم دستمزد‌ها در ظاهر تغییر چندانی نداشته باشد، افزایش سایر هزینه‌های می‌تواند توازن مالی بنگاه‌ها را دگرگون کند. از این رو، برای درک دقیق جایگاه نیروی کار در اقتصاد تولید باید همزمان به سهم دستمزد در هزینه‌های تولید، وضعیت سرمایه‌گذاری، ساختار هزینه‌های بنگاه‌ها و نحوه توزیع سود میان عوامل تولید توجه کرد؛ موضوعی که در ادامه این گزارش و در گفت‌وگو با کارشناسان اقتصادی بیشتر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تغییرات اساسی در ساختار اقتصاد

تغییرات ساختاری سال‌های اخیر در بخش تولید، چهره بازار کار را به‌گونه‌ای دگرگون کرده که دیگر نمی‌توان مسائل نیروی انسانی را بدون توجه به تحولات درونی بنگاه‌ها تحلیل کرد. بسیاری از واحدهای صنعتی برای بقا در شرایطی که نااطمینانی اقتصادی بر تصمیم‌گیری‌ها سایه انداخته، ناگزیر به بازنگری در ترکیب هزینه‌های خود شده‌اند؛ از کاهش هزینه‌های جانبی و ساده‌سازی فرآیندها گرفته تا تجدید ساختار خطوط تولید یا حرکت به سمت فناوری‌های نو و سرمایه‌محور. این روند اگرچه در برخی صنایع به‌بهبود بهره‌وری انجامیده، اما در عمل نقش و حجم نیروی کار انسانی را تحت تأثیر قرار داده است. کاهش تقاضا برای برخی گروه‌های مهارتی و افزایش نیاز به توانمندی‌های جدید، نشانه همین تحول است؛ تحولی که ماهیت شغل، امنیت شغلی و مسیر رشد حرفه‌ای کارگران را نیز دستخوش تغییر کرده است.

کاهش سرمایه‌گذاری مولد در صنایع تولیدی یکی از عوامل تشدیدکننده تحولات بازار کار در سال‌های اخیر بوده است. محدودیت‌های مالی، دشواری دسترسی به اعتبار و تردید نسبت به چشم‌انداز اقتصاد سبب شده بسیاری از بنگاه‌ها از نوسازی تجهیزات، توسعه ظرفیت

شکاف دستمزد و واقعیت زیست معیشتی

از این مشکل به ساختار تورم مزمن و ریشه‌دار بازمی‌گردد؛ ساختاری که ناشی از ناترازی‌های مالی، مشکلات تولید، وابستگی به واردات و بی‌ثباتی قیمت‌هاست. این شکاف معیشتی، علاوه بر فشار اقتصادی، آثار اجتماعی مهمی نیز دارد؛ از کاهش کیفیت زندگی گرفته تا فرسایش سرمایه اجتماعی و افزایش نااطمینانی نسبت به آینده. در چنین شرایطی، سیاست‌گذاری کارآمد باید به‌جای افزایش‌های مقطعی دستمزد، بر کنترل پایدار تورم و تقویت قدرت خرید واقعی متمرکز شود.

تحلیل ساختار هزینه‌ها نشان می‌دهد سهم نیروی انسانی بسته به نوع کارگاه متفاوت است؛ در بنگاه‌های سرمایه‌بر، هزینه تعامل با نیروی انسانی بخش ناچیزی از کل هزینه‌های تولید را تشکیل داده و به‌ندرت از چهار یا پنج درصد فراتر می‌رود. در مقابل، در کارگاه‌های کاربر، این سهم افزایش می‌یابد و حتی در بدترین شرایط نیز به حدود ۱۰ درصد از کل هزینه‌های تولید می‌رسد. با این حال، پرسش کلیدی اینجاست که چرا با وجود سهم محدود دستمزد‌ها از هزینه‌های نهایی، موجی از تعدیل نیرو در ماه‌های اخیر رخ داده است؟

کارفرمایان در فضای مبهم و غیرقابل پیش‌بینی اقتصاد، تصمیم‌های خود را بر اساس چشم‌اندازی شش‌ماهه تا یک‌ساله تنظیم می‌کنند. وقتی آینده نامطمئن می‌شود، آن‌ها برای کاهش ریسک، پیشاپیش خود را با شرایط جدید وفق می‌دهند و این تطبیق غالباً به تعدیل نیرو می‌انجامد. برخلاف تصور رایج، هدف اصلی حفظ حاشیه سود نیست؛ بلکه ترس از تهدید بقااست که تعادل میان سودآوری و صیانت از نیروی انسانی را برهم می‌زند.

لزوم حمایت‌های دولتی

در این شرایط، نقش دولت به‌عنوان سکان‌دار سیاست‌های کلان، نقشی بی‌بدیل تعیین‌کننده است. دولت که مسئولیت سنگین ایجاد ثبات و تزریق اطمینان به پیکره فضای کسب‌وکار را بر عهده دارد، در وضعیت «جنگ اقتصادی» ناگزیر به طراحی بسته‌های حمایتی برای بنگاه‌هاست. وزارت امور اقتصادی و دارایی با هدف کاهش فشار هزینه‌ها بر دوش کارفرمایان و جلوگیری از توقف چرخه تولید، تدابیری اتخاذ می‌کند. با این حال، این بسته‌های حمایتی، خود آیینستن پیامدهای ناخواسته‌ای هستند که نیازمند مذاقه دقیق است. آسیب‌شناسی این طرح‌ها نشان می‌دهد گاه درمان یک چالش تولیدی، به ایجاد بحرانی در بخش دیگر منجر می‌شود که پیامدهای آن دامنگیر نظام رفاهی کشور خواهد بود. نمونه بارز این سیاست‌ها، تعویق سه‌ماهه در پرداخت حق بیمه به سازمان تأمین اجتماعی است. اگرچه این اقدام در کوتاه‌مدت، نقدینگی لازم را برای بنگاه تولیدی فراهم می‌کند تا از ورشکستگی احتمالی نجات یابد، اما در بلندمدت، ناترازی شدیدی بر نظام بیمه‌ای تحمیل می‌کند. وقتی سازمان تأمین اجتماعی از دریافت به‌موقع مطالبات قانونی خود محروم شود، در انجام تعهدات حیاتی نظیر پرداخت مستمری بازنشستگان و ارائه خدمات درمانی با چالش‌های جدی مواجه می‌گردد. این زنجیره معیوب، مشکلات معیشتی گسترده‌ای را در جامعه بازتولید می‌کند. بنابراین، ضروری است سیاست‌گذار به‌جای اتکا به چنین مسکن‌های مقطعی، راهکارهایی بنیادین بیابد که بدون تضعیف ساختار حمایتی و بیمه‌ای کارگران، پایداری تولید را تضمین نماید. توازن میان «حیات بنگاه» و «امنیت معیشتی بازنشستگان و بیمه‌پردازان»، آزمونی بزرگ برای عدالت اقتصادی در شرایط جنگی است که باید با دقت نظر و دوراندیشی راهبردی توأمان شود.

لزوم بازپرداخت بدهی‌های دولت

اعزازی با اشاره به وضعیت پیچیده بدهی‌های دولت به سازمان تأمین اجتماعی، تأکید می‌کند که این بدهی‌ها تنها به تعهدات جاری محدود نیست و شامل بدهی انباشته‌شده چندین سال اخیر نیز می‌شود. برآوردهای موجود نشان می‌دهد میزان این بدهی در سال جاری بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار میلیارد تومان قرار دارد؛ رقمی که عمدتاً ناشی از پرداخت‌شدن سهم ۴ درصدی دولت در حق بیمه‌هاست. در همین راستا، پیشنهادهایی مطرح‌شده تا دولت این بدهی را در قالب بودجه سنواتی پیش‌بینی کند و به‌صورت منظم، شفاف و ماهانه آن را بپردازد تا از انباشت دوباره جلوگیری شود و سازمان بتواند تعهدات بیمه‌ای و درمانی خود را با ثبات بیشتری انجام دهد.

این کارشناس همچنین به‌طرح‌هایی اشاره می‌کند که بر اساس آن دولت بخشی از امتیازات حمایتی خود را به‌جای تسهیلات نقدی، در قالب پرداخت مستقیم سهم بیمه کارفرمایان به حساب تأمین اجتماعی ارائه کند. از نگاه او، این رویکرد هم فشار نقدینگی بنگاه‌ها را کاهش می‌دهد و هم مانع از ایجاد بدهی جدید در سازمان می‌شود. وی در ادامه با استناد به داده‌های رسمی مرکز آمار یادآور می‌شود که باوجود افزایش قابل توجه دستمزد‌ها، شکاف میان رشد مزد و تورم همچنان پابرجاست. متوسط افزایش مزد در سال جاری ۵۶ درصد بوده. در حالی که تورم نقطه‌به‌نقطه اسفند سال گذشته حدود ۷۲ درصد گزارش شده است. این اختلاف ۱۵ تا ۱۶ درصدی نشان می‌دهد که قدرت خرید نیروی کار هنوز ترمیم نشده و با تداوم نااطمینانی اقتصادی، انتظار نمی‌رود این شکاف به‌سادگی جبران شود.

ویژه

یادداشت
O P I N I O N

محمود نجفی‌عرب

رئیس اتاق تهران

ضرورت همگرایی برای حفظ تولید

اقتصاد ایران در وضعیتی قرار گرفته که نه می‌توان آن را جنگ نامید و نه صلح؛ بلکه مرحله‌ای فرساینده میان این دو است که پیامدهایش از یک جنگ تمام‌عیار نیز سنگین‌تر جلوه می‌کند. در چنین فضایی، هیچ بنگاهی توان برنامه‌ریزی شفاف برای آینده ندارد و چشم‌انداز فعالیت اقتصادی در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. خریدوفروش کالاهای صنعتی به کمترین حد رسیده و نرخ واقعی ارز نیز از ثبات و شفافیت فاصله دارد. رکودی که بازارها را دربر گرفته، همراه با نااطمینانی فزاینده نسبت به روزهای پیش‌رو، اقتصاد را در حالتی شکننده قرار داده است. باوجود این، بنگاه‌های بخش خصوصی تلاش کرده‌اند با بیشترین حد تاب‌آوری سرپا بمانند، اما بدیهی است که دولت باید با تدابیر جدی، از فشار این دوران بکاهد. نظام مالیات‌ستانی، شبکه بانکی و شیوه‌های تأمین مالی باید بر اساس شرایط ویژه کشور بازتنظیم شوند و هیچ تصمیم مهم اقتصادی بدون مشورت با ذی‌نفعان و بخش خصوصی نباید به مرحله اجرا برسد.

آنچه بر اهمیت این ملاحظات می‌افزاید، ضرورت رهپیز از تعدیل نیروی انسانی در نخستین مواجهه با بحران است. شرکت‌های بزرگ، چه خصوصی و چه دولتی، سال‌ها در این سرزمین فعالیت کرده و منابع قابل توجهی اندوخته‌اند و نمی‌توان با استناد به شرایط اضطراری، نان کارگران را برید. تاریخ ایران سرشار از دوره‌هایی است که ملت با تحمل فشارهای سنگین، سرانجام با ایستادگی راه برون‌رفت را یافته است. امروز نیز چاره‌ای جز تکیه بر همین روحیه وجود ندارد. شرایط کنونی کشور در یک قرن گذشته کم‌سابقه بوده است؛ کمتر زمانی تخصص خارجی و تحریم‌های شدید با چنین فشاری همزمان بر اقتصاد اعمال شده است. همین وضعیت ایجاب می‌کند مراقبت شود که تلاطم‌ها به کمبود کالا یا تهدید معیشت خانوارها منجر نشود.

در این میان، تلاش‌های فشرده دولت در هفته‌های اخیر نقشی مهم در جلوگیری از اختلال در تأمین کالا و انرژی داشته است. هرچند این کوشش‌ها برای عموم مردم چندان قابل مشاهده نیست، اما اثر آن در تداوم عرضه و حفظ ثبات نسبی بازار آشکار است.

کاهش ناگزیر بخشی از بوروکراسی نیز نشان داد بسیاری از امور اقتصادی بدون مداخله گسترده دولت قابل انجام است؛ نکته‌ای که بخش خصوصی سال‌ها بر آن تأکید داشت و این تجربه بازنگری در شیوه حکمرانی اقتصادی و تقویت همکاری دولت و بخش خصوصی نشان داد.

با وجود همه دشواری‌ها، بخش خصوصی همچنان کنار مردم ایستاده و اجازه نداده فشارهای بی‌سابقه، چرخ تولید را از حرکت بازدارد. حملات دشمن به کارخانه‌ها، شهرک‌های صنعتی و مراکز علمی-که هیچ‌یک کارکرد نظامی نداشتند- آشکارا معیشت و آرامش مردم را نشانه گرفت، اما فعالان اقتصادی با ایستادگی خود مانع از گسست جریان تولید شدند. این سرزمین بار دیگر نشان می‌دهد که ریشه‌هایش عمیق‌تر از هر هجومی است و اقتصادش می‌تواند با اتکای به هم‌افزایی دولت، مردم و بخش خصوصی از این دوره سخت عبور کند.

افزایش
هزینه‌های
عمومی و افت
سرمایه‌گذاری،
معادلات
تولید را تغییر
داده و سهم
نیروی کار در
هزینه و سود
رابطه نقطه‌ای
حساس
و نیازمند
بازنگری
رسانده است